

تنها شاهد نفس کشیدن پدر بزرگ

روایت نوستالژی جایگاه پیران و کهنسالان در خانواده‌های ایرانی



یک خانواده بزرگ در مشهد، اسفندماه ۱۳۵۱ / راست هواتس

مهدی یساولی
دیپلمات و نویسنده



در فرهنگ و دین ما نسبت به احترام به پدر و مادر و بزرگترها توصیه‌های بسیاری شده است. در دین اسلام جایگاه رفیعی برای سالخورده‌گان در نظر گرفته شده است: افزون بر توصیه‌های احترام به خداوند متعال در قرآن درباره احترام به بزرگترها و اعتقاد و احترام به بزرگترها در احادیث و روایات و عقاید و در جرات معنوی پس از عبادت پروردگار قرار دارد. پیامبر اسلام (ص) بر نیکی به والدین و احترام به سالخورده‌گان و پیران تأکید فراوان کرده است. این مسأله در بخش‌ی قابل توجه از شریعت الهی

فارسی هم دیده می‌شود و واجب است مراعات خاندان قدیم، حق مهمران سخت و واجب است، آنچه در آیین جوان بیند و پدر در خشت خام آن بیند، آری بی‌بخت جوان به، سخن بزرگان شنیدن، آداب است، جز به تدبیر بزرگترها سخن‌های پیران بود دلپسند، اینها همه نمونه‌هایی از ضرب‌المثل‌هایی‌اند که جایگاه والای کهنسالان در فرهنگ و ادب فارسی را روایت می‌کنند. شاید بتوان گفت فراموشی این ضرب‌المثل‌ها خود دلیل فراموشی بر سالخورده‌گان و در گذشتن از آداب و سنن قدیم بوده است؛ بدیهی که رنگ و بوی دلپذیر به گذشته را از دست داده است. پیشینیان بهتر از ما می‌دانستند که احترام و حرمت نهادن به سالمنان، قدرشناسی

از حتماتی است که در طول زندگی برای ما محمل شده‌اند. آنها به خوبی می‌دانستند که سالمنان در روزهای پیری نه تنها به آنها احترام می‌دهند بلکه با تجربیات و بی‌شمارشان آماده‌اند تا مانع از ارتکاب خطاهای بی‌شمار جوان‌ترها شوند. در جوامع سنتی به دلیل توسعه یافتگی علم، تکنولوژی، سود و آموزش، برای جایی باقی‌مانده و تجربیات انسان‌ها، وسیله‌ای جز آموزش مستقیم و عملی فرزندان خانواده وجود نداشته است. از این رو سالخورده‌گان خانواده تنها منبع علوم و تجربه محدود جامعه به شمار می‌آیند. در این جوامع، سالخورده‌گان با توجه به سن‌شان که تعیین‌کننده جایگاه اجتماعی و قدرت و نفوذشان است، از احترامی ویژه



این دست عکس‌ها در روزگار کنونی ما در نادره‌اند کمتر عکس‌ها می‌ماند که در آن نوجوان در کنار پدر بزرگ با مادر بزرگ، به احترامشان ایستاده‌اند تا عکس به یادگار بگیرند. عکس‌های گذشته اما بیشتر اینگونه بودند. یک خانواده بزرگ را از پدر و مادر و فرزندان گرفته تا پدر بزرگ و مادر بزرگ و نوجوان و نتیجه‌ها، می‌شد در یک قاب عکس که گویای همه چیز است.

۱- یک خانواده بزرگ ایران، عکس از شیوندیای زان در عصر قاجار / دانشگاه هاروارد
۲- پیر مرد در دو نوبت عکس، راست هواتس



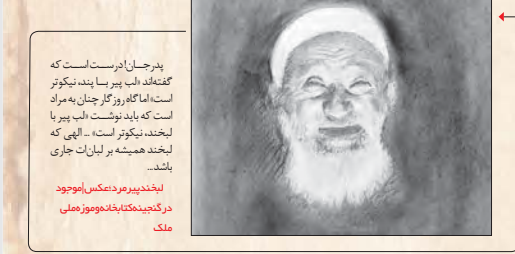
تندیده خیر جوانی نم تو کرد مرا پیر برو که هر که پیری ای جوان خیر ندیده... به اشک شوق رسیده‌ام ترانه این قدو کنون/ به دیگران رسد میوه‌های نهال رسیده... ز ماه شرح حال تو برسم ای می مهر انسی که ماه نماید ملول و رنگ برده... بهار من توهم از لیلی حکایت من برس آواز خزان گلشن خاها به دیده خلیده شهریار، شاعر تک‌سخن و شیرین سخن ایران، هنگام روایت گلها و شکوها، شعر می‌گوید که انگار که نقاشی می‌کند به اندام‌های باظرافت، از روزگار گمشده می‌گوید که گویی همه شکایات‌ها از دل سوختنش برمی‌آید، می‌داند تجربه‌های دیگران نکند که پیر مرد داستان ما این گلها از زبان شهریار به گوش ما رسد؟

پیر مرد در حال مطالعه عکس انقضا، کمال الملک موجود در کتابخانه موزه ملی ملک



شیخ‌هایی در کشتول محروم کردن پدر و مادر از مسکن و سرپناهمانسیر الیگونه روایت می‌کنند؛ پیروالی از فرزندان خواست که شوهرش دهند یا بلای او شرط کردند که تا هفت شب در سردی سراج سر کند تا شویش دهند پیروز چنان کرد و بعد در آن روز آن سر را بر دالچیز گرفتند؛ دختر گلای پنش شیخ‌هایی را به گوش بگیرند؛ نکند که هم پیر خود را بیازد بمانند که گذر روزگار دل‌شان راست به پوست کند. پیران، هر چاه هم نشان بگردند، بل با کتر می‌شوند.

جمع‌نویس: عکس آنتوان سوروگین



پدر چنان درست است که گفته‌اند لب پیر سا بند نیکوتر است اما گاه روزگار چنان به مراد است که باید نوشت لب پیر با لیخند، نیکوتر است... الهی که لیخند همیشه بر لبان ت جاری باشد...

لیخند پیر مرد در عکس موجود در کتابخانه موزه ملی ملک



پیر مرد چه می‌فرموش؟ آیه توهم لنگار در افق‌های که آدمی تاجایی که منفعت اقتصادی برای دیگران دارد، می‌تواند زندگی کند؛ بختید که این اندازه صریح واقعیت را به تو می‌گویم، تو که البته خود استادی و مصلحت‌شرب‌اشرب کنین قوی تو باشد و واقعیت اخوند بهتر می‌دانی، پیر مرد روزگار تو را نمی‌داند اما روزگار ما پیران خندان و دل‌شکسته دستنی‌مانده که پاری‌شان دهد، تو اینگونه دست‌دراز کرده‌ای تا آبی به بهر گذران بدهی و سیراب‌بخان کنی، نمی‌دانی که روزگاری کهنسالان، دست‌پاری به روند گان در می‌کنند اما کجاست پاری گری که دست بی‌نم‌اند آنرا بگیرد؟ پیر مرد هر چه توبه گوش شنیده‌ای، ماه چشم دیده‌ام...

پیر مرد در عکس آموستس، عکس‌ها در کتابخانه موزه ملی ایران



مادر بزرگ دوست داشتی عزیز سلطان! پیش از این که عکس زیبای تو قاب خالی خله‌سار کرد پیش از آن که به یادگار بماند، چه قصه‌ها شنیدیم از زبان شیرین‌ات، ایگی بود یکی نبود، از زبان شویای تو ما را به دنیا خیال می‌برد... شب‌های صدای دانش‌ت، سر سزمین آفتاب و ساطور همگی فقیه به پهلوانان اقصاهای تو بر ایمان تجسم می‌شدند... تو گمانیده در روزهای خیال به ذهن کوچه‌ی ما بودی... تو که رفتی، انگار که خیال ما هم رفت، واقعیت سخت و تلخ، جایش را گرفت... اگر استاد نقاش بود، چه کسی می‌توانست به یاد ما و چه‌ها می‌آورد که قصه‌گوئی شب‌های بلند کودکی ما را با یکدیگر بیابود...

عکس از شیوندیای زان در عصر قاجار / دانشگاه هاروارد



پیر مرد تا که نایی نداری، تو دیگر چرا!... بانوا تو سواری و من پیاده از حال من خیر نداری! پسری داشتیم که راهی فرنگستان شده، پندار کار ی داشته باشم تا بتواند عیشتان را تأمین کند، تو که نم‌مان نداری از حال من خیر نداری! البته خدا خیرش دهد، سر ما را خفه بر گش را بر ایم گشته تا سیر باشی باشد برای روزگار پیری‌ام... پدر جان! از زندگی راهی می‌آی؟... راهی‌ام به رضای خدا، الهی نگر...

نقاشی قاجاری، سده ۱۹ میلادی، عکس امروز هنر ویرولین آمریکا